

## امام صادق (علیه السلام) در آستانه انتقال حکومت از امویان به عباسیان

دکتر نعمت‌الله صفری فروشانی

یکی از مهم‌ترین پرسش‌ها در زندگانی سیاسی امام جعفر صادق (علیه السلام) کیفیت موضع‌گیری او در هنگام انتقال حکومت از امویان به عباسیان بود. این پرسش هنگامی جدی‌تر می‌شود که دریابیم در اندیشه سیاسی شیعه که برگرفته از آموزه‌های ائمه (علیهم السلام) می‌باشد، امامت به معنای ریاست دینی و دنیوی بوده و در زمان حضور امام (علیه السلام) حق بدون چون و چرای امام معصوم (علیه السلام) می‌باشد و هرکس بدون اذن امام (علیه السلام) در این جایگاه قرار گیرد، در حقیقت حق امام (علیه السلام) را غصب کرده است. در این هنگام این سؤال پدید می‌آید که چرا امام صادق (علیه السلام) با توجه به آماده بودن اوضاع سیاسی هیچ‌گونه تلاشی برای گرفتن حق خود نکرد و بلکه هنگامی که از سوی سران نهضت عباسی همچون ابوسلمه خلّال به او پیشنهاد در دست گرفتن حکومت شد، آن را به شدت رد کرد. آیا در این هنگام موضع‌گیری منطقی اقتضا نمی‌کرد که آن حضرت (علیه السلام) مانند جدش امام علی (علیه السلام) پس از قتل عثمان و روی آوردن مردم به او، حجت را بر خود تمام دیده و خلافت را بپذیرد؟

به نظر می‌رسد پاسخ به این پرسش تنها از یک بُعد امکان‌پذیر نیست، بلکه باید با توجه به ابعاد مختلف برای یافتن پاسخ تلاش کرد.

### الف) خط مشی سیاسی ائمه (علیهم السلام) بعد از شهادت امام حسین (علیه السلام)

شهادت امام حسین (علیه السلام) این نکته را برای همگان روشن ساخت که جامعه آن روز که به مدت پنجاه سال با آموزه‌هایی که از غیر طریق اهل بیت (علیهم السلام) به جامعه تزریق شده، خو گرفته بودند و نیز در آن هنگام تحت حکومت اموی که خفقان‌بارترین سیاست‌ها به ویژه در مورد اهل بیت (علیهم السلام) را در پیش گرفته بود، به سر می‌بردند، آمادگی تلاش عمومی برای استیفای حق اهل بیت (علیهم السلام) در حکومت را ندارد.

شاهد صادق این ادعا شکست قیام‌هایی همچون توابین، قیام مختار، قیام زیدبن علی (علیه‌السلام) و فرزندش یحیی بود که همگی در دوره امویان صورت گرفت و به علل مختلفی که از مهم‌ترین آن‌ها عدم اقبال عمومی جامعه اسلامی آن زمان بود، با شکست مواجه شد.

از این رو ائمه (علیهم‌السلام) تاکتیک خود را تغییر داده و از اقدام نظامی به اقدامات فرهنگی روی آوردند.

این تغییر تاکتیک مشخصاً از زمان امامت امام سجاد (علیه‌السلام) (۹۵ - ۶۱ق) شروع شده و در دوران امام باقر (علیه‌السلام) (۱۱۴ - ۹۵ق) رشد یافته و در دوره امام صادق (علیه‌السلام) (۱۴۸ - ۱۱۴ق) به اوج خود رسید. به گونه‌ای که آن حضرت (علیه‌السلام) توانست با تلاش‌های طاقت‌فرسای خود هویت فقهی و کلامی مذهب امامیه را روشن ساخته و عنوان مذهب جعفری را برای خود به یادگار گذارد.

از این تغییر تاکتیک عمدتاً با عنوان «تقیه» یاد می‌شد که اگر بخواهیم منحنی روایات تقیه را ترسیم کنیم به این نتیجه می‌رسیم که این روایات در زمان امام سجاد (علیه‌السلام) در پایین منحنی قرار داشته و در زمان امام صادق (علیه‌السلام) در بالاترین نقطه خود قرار دارد؛ به گونه‌ای که از ۱۰۶ روایت مربوط به تقیه (با حذف مکررات) در کتاب بحارالانوار، (۱) ۵۳ روایت آن (یعنی پنجاه درصد) از امام صادق (علیه‌السلام) نقل شده است.

همچنین با بررسی ۴۴ حدیث مربوط به کتمان سر در این کتاب، تعداد ۲۷ روایت (یعنی بیش از شصت درصد) از آن امام (علیه‌السلام) نقل شده است. (۲)

عدم موضع‌گیری فعال در مقابل قیام‌ها، توصیه نکردن به اصحاب خاص خود مبنی بر حضور در این قیام‌ها، از مشخصات این رویکرد است. به گونه‌ای که دستگاه حکومت علی‌رغم تلاش وسیع برای پیدا کردن سرنخی برای دخالت ائمه (علیهم‌السلام) در این قیام‌ها، نتوانست کوچک‌ترین رد پای پیدا کند.

در نقطه مقابل گروه‌های دیگر شیعی همچون کیسانیه و زیدیه تلاش خود را در فاز نظامی ادامه دادند و تجزیه آن‌ها نشان داد که مسیر و تاکتیک انتخاب شده از سوی ائمه (علیهم‌السلام)، بهترین گزینه بوده است.

کیسانیه با دعوی امامت و بعدها مهدویت محمدحنفیه نهضت خود را شروع کرده و پس از شکست قیام مختار در سال ۶۶ق، به فعالیت پنهانی روی آوردند.

پس از وفات محمد حنفیه در سال ۸۱ ق، ابوهاشم فرزند او به صورت مستقیم رهبری آن‌ها را بر عهده گرفت و شروع به کادرسازی در قالب انتخاب داعیان و مبلغان برای سرتاسر مملکت اسلامی نمود. اما ابوهاشم در سال ۹۷ ق، در حالی که نزد محمد بن علی نواده عبدالله بن عباس به سر می‌برد، نزدیکی مرگ خود را احساس کرد و برای آن که نهضت ادامه پیدا کند، تمام اسرار سازمان زیرزمینی خود را در اختیار محمد که در آن هنگام فعالیت‌های مخفیانه خود علیه حکومت اموی را آغاز کرده بود قرار داد، (۳) و بدین وسیله، عباسیان توانستند با ارث بردن این سازمان علاوه بر آن که مسیر آن را منحرف کرده، به فعالیت‌های خود شدت بخشیده و بالاخره در سال ۱۳۲ ق، و در سایه تلاش بیش از ربع قرن خود، به حکومت اموی پایان دهند. (۴)

اما زیدیه گرچه در آغاز به فعالیت‌های زیرزمینی روی آورد، اما خیلی زود فعالیت خود را آشکار کرده و با اعلام قیام در کوفه در سال ۱۲۲ ق، اولین اقدام نظامی علنی خود را انجام دادند که سرانجام به عللی همچون عدم همیاری کوفیان، قدرت نظامی حکومت، بروز اختلاف در سپاه، عدم فرماندهی قوی و کارآمد و گوناگونی شدید گرایش‌های فکری و اعتقادی یاران زید، این قیام به شکست انجامید و راه به جایی نبرد.

خط نظامی زید را فرزندش یحیی ادامه داد که سرانجام او هم در سال ۱۲۶ ق، در مقابله با حکومت اموی در جوزجان کشته شد. بعدها مهم‌ترین داعیه‌دار این خط شاخه حسنی اهل بیت (علیهم السلام) بودند که رهبران آن‌ها همچون محمد بن عبدالله و برادرش ابراهیم، حسین بن علی (معروف به شهید فخر) و یحیی بن عبدالله اقدامات نظامی تندی را انجام دادند که همگی به شکست منجر شد.

زیدیه به اشعار «ما الامام الا القائم بالسیف» مشخصاً در نقطه مقابل ائمه (علیهم السلام) قرار گرفته و سیل انتقادات خود را متوجه ائمه (علیهم السلام) نمودند که بیشترین این انتقادات را به امام صادق (علیه السلام) وارد می‌کردند. به گونه‌ای که او را متهم به عدم اعتقاد به جهاد می‌دانستند. این اتهام به قدری شایع شد که سرانجام امام (علیه السلام) ناچار به موضع‌گیری شده و فرمود: «بلی والله انی لاراه ولکنی اکره ان ادع علمی الی جهلم؛ (۵) سوگند به خداوند، من معتقد به جهاد هستم و لیکن وا گذاشتن علم خود و روی آوردن به جهل آنان را ناپسند می‌دارم»، که این سخن می‌تواند اشاره به دیدگاه تیزبینانه امام (علیه السلام) مبنی بر شکست این قیام‌ها در آن زمان به جهت آماده نبودن شرایط باشد. از بُعد دیگر، زیدیه شروع به شبهه‌افکنی درباره آموزه‌های امام (علیه السلام) همچون تقیه که قیام را در آن زمان به صلاح نمی‌دانست، کردند تا

جایی که سلیمان بن جریر یکی از رهبران فکری آن‌ها، با انتقاد از تقیه، آن را به عنوان راه فرار امامان هنگام ظهور خطای آنان مطرح می‌کرد. (۶)

در مقابل این قیام‌ها، امام صادق (علیه السلام) از یاران خود می‌خواست که عجله روا ندارند و تا هنگامی که اتفاق کلمه اهل بیت (علیهم السلام) در مورد رهبر قیام را مشاهده نکرده‌اند، اقدام مسلحانه انجام ندهند، چنان‌که در پاسخ ابان بن تغلب و ابوبکر حضرمی مبنی بر تعیین تکلیف اصحاب، فرمود: «اجلسوا فی بیوتکم فاذا رأیتمونا قد اجتمعنا علی رجل فاشهدوا الینا بالسلح؛ (۷) در خانه‌های خود بنشینید و هنگامی که مشاهده کردید، ما بر روی شخصی اتفاق کردیم، آن‌گاه با سلاح‌های خود به ما بپیوندید».

امام (علیه السلام) همچنین ضمن پیش‌بینی عدم موفقیت قیام‌هایی که قصد بازگرداندن حق اهل بیت (علیهم السلام) را دارند، به فعالیت‌های زیدیه اشاره کرده و آن‌ها را پوششی برای اصحاب خود می‌داند که با خیال راحت‌تری به تثبیت فرهنگی مکتب خود پرداخته و مردم را با معارف اهل بیت (علیهم السلام) آشنا سازند، عبارت امام صادق (علیه السلام) که آن را در قالب دستورالعملی برای اصحاب خود صادر کرده، چنین است:

«کفوا السننکم والزموا بیوتکم فانه لا یصیبکم امر تخصون به ابدأ ولا تزال الزیدیه به لکم وقاء ابدأ؛ (۸) زبان‌های خود را باز دارید و در خانه‌هایتان بنشینید (و قیام نکنید) زیرا شما هرگز به آن امری که اختصاص به شما دارد (تشکیل حکومت تحت نظر امامت امام معصوم (علیه السلام)) نخواهید رسید و زیدیه همیشه برای شما پوشش خواهد بود».

جمله اخیر امام (علیه السلام) می‌تواند اشاره به شکست قیام‌های زیدیه باشد که بهترین تجربه برای عدم قیام امامیه را به ارمغان می‌آورد. هم‌چنین چنان‌که علامه مجلسی (قدس سره) اشاره کرده، می‌تواند اشاره به مطرح شدن برخی از مسائل ولایت و امامت توسط زیدیه که تقیه را روا نمی‌دارند، باشد. علاوه بر آن‌که مشغول شدن حکومت به درگیری با زیدیه و غافل شدن از اصحاب ائمه (علیهم السلام) توجیه دیگر این سخن است. (۹)

## ب) عباسیان و قیام علیه امویان

چنان‌که اشاره شد، عباسیان فعالیت‌های زیرزمینی خود برای سرنگونی امویان را قبل از سال ۱۰۰ق، آغاز کرده بودند و طی چند دهه توانسته بودند، سازمانی وسیع با کادرهای مجرب پدید آورند که در آن اصولی همچون سرسپردگی به تشکیلات و به ویژه رهبر قیام و نیز رعایت اصل پنهان‌کاری به شدت مورد عمل قرار می‌گرفت.

رهبری این تشکیلات طی چند دهه بر عهده محمدبن‌علی بن‌عبدالله بن‌عباس بود که چنان‌که اشاره شد با ارث بردن سازمان زیرزمینی کیسانیه از ابوهاشم توانست انسجام بیشتری به نیروهای خود بدهد و با گسیل دعوت‌گران و مبلغانی همچون سلیمان بن‌کثیر، بکیر بن‌ماهان، حفص بن‌سلیمان معروف به ابوسلمه و ابومسلم خراسانی به خراسان بر شدت فعالیت‌های خود بیفزاید.

پس از مرگ محمد در سال ۱۲۵ق، رهبری قیام به دست ابراهیم امام افتاد که سرانجام توسط حکومت مروان اموی شناسایی شده و در زندان به قتل رسید. در حالی که قبل از مرگ برادرش ابوالعباس سفاح را به جانشینی خود انتخاب کرده بود.

مرکز رهبری قیام در شام و در روستایی به نام حُمیمه از توابع سرزمین شَراء (۱۰) بود و مرکز ثقل نیروهای قیام‌کننده در خراسان قرار داشت، زیرا در نظر محمدبن‌علی رهبر عباسیان، خراسانی‌ها از ظلم و ستم بنی‌امیه به ستوه آمده و با جمعیت فراوان و شجاعت مثال‌زدنی خود می‌توانند بهترین نیرو برای سرنگونی حکومت باشند، ضمن آن‌که دل‌های آنان پاک بوده و هنوز اختلافات مذهبی و دسته‌بندی‌های سیاسی در آن‌جا نفوذ نکرده است. (۱۱)

نکته جالب در این دیدگاه جامعه‌شناسانه که به حق، بهترین تحلیل از جامعه‌شناسی شهرهای مختلف در آن زمان را ارائه می‌دهد، آن است که او خراسان را با مناطق دیگر و از جمله کوفه مقایسه کرده و از داعیان خود می‌خواهد تا کوفه را به علت آن‌که مرکز شیعیان علی بن‌ابی‌طالب (علیه‌السلام) است، مرکز ثقل دعوت خود قرار ندهند. (۱۲)

عباسیان با استفاده از عواطف پاک خراسانیان و با بهره‌گیری از هم‌ذات‌پنداری آن‌ها با اهل بیت (علیهم‌السلام) در مظلوم واقع شدن و شعار کلی «الرضا من آل محمد (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)» را به عنوان

رهبر آینده حکومت مطرح کردند، و بدین ترتیب عده زیادی را به دور خود جمع نمودند، ضمن آن که به شدت از معرفی رهبر اصلی خود برای مردم استنکاف می ورزیدند و تنها خود را به داعیان اصلی می شناساندند.

بنابراین، مردم تنها از طریق رهبران خود که در سلسله مراتب سازمانی جای گرفته بودند، مرتبط بوده و تمامی دستورات را از آن ها دریافت کرده و اطلاعات کامل از آن ها داشتند و این کادرهای سازمانی تماماً به وسیله عباسیان ایجاد شده و در اختیار آن ها قرار داشت و چنان نبود که امام صادق (علیه السلام) بتواند تنها با استفاده از شعار کلی «الرضا من آل محمد (صلی الله علیه و آله وسلم)» خود را به عنوان مصداق آن معرفی کرده و رهبری قیام را به دست گیرد، زیرا علاوه بر آن که در آن زمان آل محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) مدعیان دیگری همچون زیدیه و عباسیان نیز داشت، مردم درباره تعیین مصداق تنها به توصیه های درون گروهی توجه داشتند از این جاست که به عمق سخنان امام (علیه السلام) پی می بریم که در هنگامی که نامه ابوسلمه مبنی بر پذیرش رهبری را دریافت کرد، در پاسخ فرمود: «ما انا وابوسلمه وابوسلمه شیعه لغیری؛ (۱۳) من را چه کار با ابوسلمه که او شیعه (کادر) غیر من است». و هنگامی که تمایل عبدالله بن حسن زیدی (پدر محمد بن عبدالله معروف به نفس زکیه) را برای پذیرش دعوت ابوسلمه دید، به او چنین فرمود: «ای ابامحمد! از چه هنگام خراسانیان شیعه تو شده اند، آیا تو ابومسلم را به خراسان فرستادی و او را فرمان به پوشیدن لباس سیاه دادی؟ و آیا کسی از این خراسانیان را که هم اکنون به عراق درآمده اند، می شناسی و آیا تو سبب آمدن آن ها به عراق شده ای و آیا اصولاً کسی از آنان را می شناسی؟» (۱۴)

بنابراین بسیارخام خواهد بود کسی که تنها با تکیه بر یک شعار و با یک دعوت که انگیزه آن مشخص نیست، در دام بیفتد و بی گدار وارد معرکه شده و بخواهد رهبری چنین نیروهایی را که هیچ ارتباطی بین آن ها در طی چند دهه وجود نداشته، بر عهده گیرد.

و از این جاست که به عمق کلام امام (علیه السلام) در مواجهه با سدیر سیرفی پی می بریم که هنگامی که سدیر به خیال خود تعداد دوستان و شیعیان امام را صدهزار یا دویست هزار و بلکه نصف جهان تخمین زد و از امام (علیه السلام) به جهت عدم قیام با وجود این انتقاد کرد، امام (علیه السلام) گله گوسفندی را به او نشان داد و به او فرمود: اگر شمار یاران و پیروان ما به تعداد گوسفندان این گله بودند، ما بر جای خود نمی نشستیم. (۱۵)

## ج) نامه‌های ابومسلم و ابوسلمه به امام صادق (علیه‌السلام)

گرچه داعیان و مبلغان فراوانی رهبری تشکیلات عباسی در قیام علیه امویان را عهده‌دار بودند، اما در آستانه پیروزی، نام دو شخصیت بیشتر بر سر زبان‌ها بود، ابومسلم خراسانی و ابوسلمه خلال. و جالب آن است که طبق نقل‌های تاریخی، هر دوی آن‌ها در مقاطعی از قیام به امام صادق (علیه‌السلام) نامه نوشته و از آن حضرت (علیه‌السلام) درخواست کردند تا رهبری قیام را بر عهده گیرد.

ابومسلم خراسانی که علت نقش بارز خود در قیام با عناوینی همچون امین آل محمد، امیر آل محمد، صاحب‌الدعوة و صاحب‌الدولة العباسیة خوانده شده (۱۶) در آغاز به وسیله ابوسلمه خلال به تشکیلات عباسی پیوست، (۱۷) اما به زودی چنان در خراسان قدرت نظامی خود را نشان داد که به عنوان یکی از اصلی‌ترین رهبران قیام معرفی شد. به گونه‌ای که رهبری جناح خراسانی قیام را بر عهده گرفت و توانست خود را در عرض ابوسلمه نشان دهد و بلکه موقعیتی برتر از او به دست آورد. (۱۸)

چنین نقل شده که او در بحبوحه قیام نامه‌ای به امام صادق (علیه‌السلام) نگاشته است: «انی قد اظهرت الکلمة ودعوت الناس عن موالاة بنی امیه الی موالاة اهل‌البیت، فان رغبت فیه فلا مزید علیک؛ من دعوت را آشکار کردم و مردم را از ولایت بنی‌امیه به پذیرش ولایت اهل‌بیت منتقل کردم. اگر در پذیرش این ولایت (و رهبری) تمایلی دارد، (بشتاب که هیچ‌گاه) بیش از این به دست نخواهی آورد». اما امام (علیه‌السلام) در پاسخ او چنین نگاشت: «ما انت من رجالی ولا الزمان زمانی؛ (۱۹) تو از مردان من نیستی و زمانه هم زمانه من نیست». و بدین ترتیب او را ناامید ساخت.

حفص بن سلیمان معروف به ابوسلمه خلال و مشهور به وزیر آل محمد (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) از شمار نخستین داعیان بنی‌عباس بود که در همان آغاز دعوت از سوی محمد بن علی به قیام پیوست و نقش کلیدی در پیشرفت قیام را به عهده گرفت. به گونه‌ای که در آستانه پیروزی عباسیان به عنوان یکی از اصلی‌ترین رهبران و به ویژه رهبر جناح کوفی قیام شناخته می‌شد. (۲۰)

پس از کشته شدن ابراهیم امام در سال ۱۳۶ق در زندان مروان بن محمد، جانشین او یعنی ابوالعباس سفاح به همراه خاندان عباسی از شام به کوفه مهاجرت کرده و به صورت ناشناس وارد این شهر شدند.

ابوسلمه که در این هنگام در کوفه امور را بر عهده داشت، آن‌ها را پنهان کرده و به مردم معرفی نکرد، زیرا در این هنگام در نظر داشت تا با مکاتبه با رهبران علوی همچون امام صادق (علیه السلام) و عبدالله بن حسن مشهور به عبدالله محض آن‌ها را به پذیرش رهبری قیام در آستانه پیروزی دعوت کرده و بدین ترتیب حکومت آینده را از شاخه عباسی به شاخه علوی منتقل سازد. (۲۱) اما امام صادق (علیه السلام) با گفتن جمله «مرا چه کار با ابوسلمه که او پیرو غیر من است» دست ردّ به خواسته او زد و وقتی پیک، پاسخ صریح امام (علیه السلام) را درخواست کرد، امام (علیه السلام) نامه او را با شعله چراغ سوزانید و از پیک خواست تا آن‌چه را دیده برای ابوسلمه نقل کند و سپس شروع به خواندن این شعر کمیت بن زید اسدی نمود:

«أيا موقداً ناراً لغيرك ضوءها  
ويا حاطباً في غير حبلك تحطب»

ای کسی که آتشی را فروخته‌ای که روشنایی آن نصیب غیر تو خواهد شد و ای کسی که هیزم خود را در طناب خود جمع‌آوری نکرده‌ای (۲۲)

و چنان‌چه گفته شد امام (علیه السلام) خطاب به عبدالله بن حسن که تمایل به پذیرش دعوت ابوسلمه داشت، عدم ارتباط سازمانی او با تشکیلات عباسیان و از جمله شخص ابوسلمه را یادآور شد و از او خواست که در دام او نیفتد. (۲۳) روشن‌بینی امام (علیه السلام) در این موضع‌گیری هنگامی آشکار شد که در حالی‌که هنوز پیک ابوسلمه به کوفه باز نگشته، سران جناح خراسانی قیام همچون ابوالجهم بن عطیه، موسی بن کعب، سلمه بن محمد و ابوحمیدطوسی بر مخفی‌گاه ابوالعباس سفاح در کوفه آگاهی یافته و علی‌رغم میل ابوسلمه او را از نهران گاه بیرون آورده و با او به خلافت بیعت کردند. (۲۴) و جالب است بدانیم که همین اقدام ابوسلمه بعدها یکی از انگیزه‌های اصلی سفاح برای کشتن او شد. (۲۵)

گرچه از پاسخ‌های امام (علیه السلام) به خوبی علل عدم پذیرش دعوت آن‌ها آشکار شد، اما انگیزه آن دو از دعوت امام (علیه السلام) جای بسی تأمل دارد.

به طور کلی با تحلیل عمق شرایط آن زمان می‌توان انگیزه‌های زیر را برای این اقدام برشمرد.



۱. با توجه به ناشناخته بودن رهبر اصلی قیام برای مردم، این دو خود را همه‌کاره قیام تصور می‌کردند و حتی قدرت خود را چنان می‌دیدند که می‌توانند به راحتی رهبری قیام را جابجا کنند. غافل از آن که سلسله مراتب پایین‌تر تشکیلات رهبر عباسی را شناخته و به او وفادار هستند.

۲. به نظر می‌رسد هلاکت ابراهیم امام و انتقال رهبری قیام به ابوالعباس سفاح یکی دیگر از انگیزه‌های انتقال باشد، زیرا در آن زمان سفاح جوانی سی و دو ساله بود (۲۶) که نسبت به آن دو از تجربه و مدیریت چندانی برخوردار نبود و آن دو در قدرت رهبری او در اداره چنین دستگاه عظیمی مشکوک بودند، به ویژه آن که او برای مردم ناشناخته بود، در حالی که شخصیت‌هایی همانند امام صادق (علیه‌السلام) و عبدالله بن حسن به خوبی در نزد مردم به ویژه در میان جناح کوفی قیام شناخته شده بودند.

۳. رقابت‌های دو جناح خراسانی و کوفی را نیز نباید در این راستا از نظر دور داشت، چنان‌چه می‌بینیم رهبران هر دو جناح اقدام به نامه‌نگاری می‌نمایند تا در صورت پذیرش دعوت از سوی امام (علیه‌السلام)، به خوبی جایگاه خود را در دولت آینده حفظ کرده باشند.

۴. و بالاخره به نظر می‌رسد اصلی‌ترین انگیزه آن دو این بود تا با انتقال دعوت از شاخه عباسی به شاخه علوی و با توجه به عدم نقش رهبران علوی در قیام و آشنایی کامل آن دو با تشکیلات از وجود رهبران علوی استفاده ابزاری کرده و آن‌ها را فقط به عنوان نماد خلافت معرفی کنند و خود در حقیقت و در پشت پرده حکومت کرده و در موقع مقتضی به آسانی آنان را از میان بردارند. زیرا شرایط و باورهای آن زمان به ویژه اگر اعتقاد به ایرانی بودن آن دو داشته باشیم، اجازه حکومت مستقیم و بدون واسطه را به آن‌ها نمی‌داد، زیرا قدر مسلم آن بود که قیام با شعار «الرضا من آل محمد (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)» به پیروزی رسیده و آن‌ها هیچ نسبتی با آل محمد (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) نداشتند.

## **(د) پیش‌بینی‌ها و پیش‌گویی‌های امام (علیه‌السلام)**

چنان‌چه اشاره شد، امام صادق (علیه‌السلام) در مواقع مختلف اوضاع را با تیزبینی خاص خود و با تحلیل عمیق وضعیت در پیش رو پیش‌بینی کرده و خبر از پیروزی بنی‌عباس و نرسیدن هیچ سهمی به علویان نموده بود که همین درک عمیق مانع از پذیرش دعوت سران قیام می‌شد.

اما با مطالعه برخی از وقایع تاریخی به این نکته جالب پی می‌بریم که در برخی مواقع، گفته‌های امام (علیه‌السلام) از حد پیش‌بینی فراتر رفته و به پیش‌گویی تبدیل می‌شود که امام (علیه‌السلام) با توجه به علم ماورایی خود حوادثی را پیش‌گویی می‌کند که به ذهن هیچ‌کس در آن زمان خطور نمی‌کرد.

از جمله این موارد می‌توانیم ماجرای کنفرانس ابواء را یادآور شویم که متشکل از سران عباسی و علوی مبارزه بود که در سال ۱۲۶ق در سرزمین ابواء در نزدیکی مکه تشکیل شد. کسانی همانند عبدالله بن حسن (عبدالله محض) و دو فرزندش محمد و ابراهیم، از حسنیان و امام جعفر صادق (علیه‌السلام) از شاخه حسینی علویان و سفاح، منصور و دیگر بزرگان عباسی حضور داشتند و همگی به جز امام صادق (علیه‌السلام) با محمد بن عبدالله معروف به نفس زکیه بیعت کردند، اما امام (علیه‌السلام) در توجیه عدم بیعت خود خطاب به عبدالله محض فرمود: «حکومت به تو و دو فرزندت نخواهد رسید، بلکه به این (سفاح) و پس از او آن دیگر (منصور) رسیده و سپس در میان فرزندان او دست به دست شده تا جایی که کودکان آن‌ها به حکومت رسیده و زنان‌شان مورد مشورت قرار گیرند و بدان که این (منصور) فرزند تو محمد را در احجار الزیت (در نزدیکی مدینه) خواهد کشت و پس از او برادرش (ابراهیم) را می‌کشد». (۲۷)

و چنین گفته شده که چون منصور به حکومت رسید و پیش‌گویی امام (علیه‌السلام) را درست یافت، او را صادق نامید. (۲۸)

این پیش‌گویی در حالی است که سفاح و منصور هر دو از جوان‌ترین اعضای آن کنفرانس بوده که نه خود و نه دیگران هیچ‌گونه احتمالی درباره حکومت آن‌ها روا نمی‌داشتند و چنان‌که اشاره شد آن‌ها در این کنفرانس به راحتی و در ظاهر رهبریت محمد بن عبدالله را پذیرفته و با او بیعت کرده بودند.

بنابراین، واضح است که با این علم ماورایی امام (علیه‌السلام)، او هیچ‌گاه خود را در ورطه‌ای که به خوبی سرانجام آن را می‌داند، نینداخته و به طور قاطع دعوت دعوت‌گران عباسی را رد می‌کند و با شعار کلیدی «این زمان زمان من نیست» خود را از هر گونه اقدام نظامی برکنار می‌دارد.

## پی‌نوشت‌ها

۱. بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۴۴۳ - ۳۹۳.

۲. همان، ص ۹۰ - ۶۸.

۳. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۹۷.
۴. برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به: عباسیان از بعثت تا خلافت، محمد الله اکبری، ص ۱۲۹ - ۱۲۵.
۵. وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، ج ۲، ص ۳۲.
۶. فرق الشیعة، نوبختی، ص ۸۵.
۷. بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۱۳۳.
۸. بحار الانوار، ج ۷۵ (چاپ ایران)، ص ۸۳.
۹. همان.
۱۰. برای اطلاع تفصیلی از حُمیمه و شِراء مراجعه شود به: عباسیان از بعثت تا خلافت، ص ۷۱ و ۷۲.
۱۱. عیون الاخبار، ابن قتیبہ، ص ۲۰۵.
۱۲. همان.
۱۳. مروج الذهب، مسعودی، ج ۳، ص ۲۶۹؛ قس با تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۴۹. که گفته امام (علیه السلام) را چنین نقل می کند: «لست بصاحبکم فانّ صاحبکم بارض الشراء».
۱۴. مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۶۹.
۱۵. الاصول من الکافی، کلینی، ج ۲، ص ۲۴۲.
۱۶. دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۶، ص ۲۴۲. که از منابعی همچون تاریخ طبری، مروج الذهب، عقد الفرید و تاریخ بغداد نقل می کند.
۱۷. همان، ص ۲۳۲.
۱۸. برای اطلاع تفصیلی مراجعه شود به دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۶، ص ۲۴۴ - ۲۲۶.
۱۹. الملل و النحل، شهرستانی، ج ۱، ص ۲۴۹.
۲۰. برای اطلاع تفصیلی از شخصیت و نقش او در قیام عباسی مراجعه شود به: دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۵، ص ۵۶۳ - ۵۶۰.
۲۱. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۴۹؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۶۸ و ۲۶۹.
۲۲. مروج الذهب، ج ۳، ص ۳۶۹.
۲۳. همان.
۲۴. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۴۹ و ۳۵۰.

۲۵. همان، ص ۳۵۲.

۲۶. الکامل، ابن اثیر، ج ۳، ص ۶۶۹. (سفاح متولد سال ۱۰۴۰ ق بود)

۲۷. مقاتل الطالبین، ابوالفرج اصفهانی، ص ۱۱۷. و نیز مقایسه شود با: تاریخ فخری (الاداب السلطانیه)،

ابن طقطقی، ص ۲۲۴ - ۲۲۱.

۲۸. عباسیان از بعثت تا خلافت، ص ۷۷.

### منبع

ماهنامه آفاق، شماره ۱۵